

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

National and Revolutionar Characters

شخصیت های ملی و انقلابی

سیاوش آزاد
۲۸ نومبر ۲۰۲۱

شعر من نغمه دردیست که از پرده شب می خیزد!

(به مناسبت پدرود استاد سخن فدائی هروی)

با تأسف و تأثر فراوان اطلاع حاصل نمودیم که پنجشنبه چهارم قوس شیخ الشعراء استاد براتعلی فدائی هروی ادیب فرزانه در دانشنایی که عمری مقاومت در ره آزادی را ستوده و همراهی کرد، رخت سفر از جهان بست. استاد فدائی شاعری بود که در طول زندگی پربارش همیشه در تقابل با مظالم حکام خودکامه و امپریالیست های اشغالگر فریاد برآورد و در دفاع از مظلومان سرزمین در زنجیرش اشعار دلنشینی را سروده و آزادی را ستود.

که برهم زد ندانم رونق خُمخانه ما را

خمار باده ما، ساغر و پیمانه ما را

که آتش زد ز بیداد و ستم در پهنه هستی

بساط شادی ما، خانه و کاشانه ما را

استاد فدائی هروی هیچ گاهی در جریان سرایش اشعارش، از مصائب زندگی ستمکش ترین طبقات و مشکلات خلق دربند ما غافل نبوده و تا آخر رنج ها و مصیبت های آنها را در اشعارش بازتاب داده است:

غم میهن خورم یا مردم آواره یا هر دو

کشم آه از جگر یا از دل صد پاره یا هر دو

ز نیش عقرب و افعی نشد ایمن جهان یک دم

ز افعی سر کنم یا عقرب جراره یا هر دو

فدائی زمانی که وضعیت آشفته و دربدری مردم خویش را می بیند که چگونه خلق محروم و دربند ما توسط امپریالیسم و ارتجاع مزدور آن تحت لوای اسلام، در شکل دهاره دزدان به شهر ها هجوم می آورند و تمامی دارائی و هستی خلق ستمدیده را به غارت می برند، چنین فریاد برمی آورد:

شب همه شب جز پریشانی نمی بینم به خواب

غیر اشک و آه وحیرانی نمی بینم به خواب

بسکه در تاریکی شب های هجران مانده ام

جلوه ای زان صبح نورانی نمی بینم به خواب

زمانی هم است که شاعر در بزم دوستان به خوشی های دوستانش می نگرد و چنین مستانه می سراید:

امشب شبی خوشست شرابم بیاورید
یاران دو ساتگین می نابم بیاورید
از پای خُم ز میکهده همچون سبو به دوش
تا کوی دوست مست و خرابم بیاورید

اما این خوشی های مقطعی شاعر در متن فراخ دامن آلام و مصائب ستمدیدگان کشورش، خیلی اندک و زودگذر بود. شاعر در دمی که به قول مولانا "باخود" است، دوباره از ستم روزگار دون بر خودش و مردمش می نالد و چنین می سراید:

مرا که شب همه شب آه و ناله کار من است
قرین غصه و اندوه روزگار من است
میان آتش بی طاقتی ز جور زمان
سپندوار دل زار و بی قرار من است

زمانی که سفاک ترین ها به اورنگ قدرت تکیه زدند و زنان و مردان راستین این سرزمین را سلاخی کردند، فدائی هروی از جایگاه یک شاعر دردآشنای مردمی در سوگ و به یاد قربانیان جلادان در تنهائی و غربت چنین سرود:

بنگر که بود که ز سر ها مناره ساخت
بنیاد ظلم و کاخ ستم استوار ساخت
بنگر که مرز های تمدن خراب کرد
که روزگار علم و هنر شام تار ساخت

استاد فدائی برای نجات از زندان زندگی و رفع عطش در کویر سوزان ظلمت، جوانان و رادمران را مخاطب قرار داده و برای برپائی جنبش های انقلابی و خیزش های توده ئی، خطاب به آنان چنین پیامی داشت:

تشنه کامانیم ای ابر بهاران بهارشی
در کویـر ظلمتیم ای مهر تابان تابشی
روز روز همت است ای رادمران تابشی
زندگی زندان ما شد، ای جوانان جنبشی

استاد در رابطه با اشغال سرزمین ما توسط اشغالگران روسی و متاقباً اشغالگران امریکائی – ناتوئی و ایادی بومی هر دو اشغالگر و خطاب به قوای اشغالگر چنین می سراید:

کشور ما مرز شیران است ای اشغالگران
خطه پاک دلبران است ای اشغالگران
زادگاه رادمران است ای اشغالگران
سرزمین عشق و ایمان است ای اشغالگران

استاد فدائی هروی را بحق پدر شعر مقاومت خلق به پاخاسته و آزادی دوست افغانستان دانسته اند. یکی از اشعار معروف استاد که ورد زبان همه نیرو های جنبش انقلابی بوده و در سنگر های رزم آزادیخواهانه مردم سلحشور و راست قامت سرزمین ما علیه اشغالگران روسی زمزمه می شد، چنین آغازی دارد:

روس ها از ملک ما بیرون شوید

ورنه غرق رودبار خون شوید

این بخارا نیست خاک آریاست

مهد شیران، میهن شمشیر هاست

استاد براتعلی فدائی هروی در اخیر سال های عمرش زمینگیر شده و مدتی را در تنگدستی و جرمان سپری کرد، اما فرهنگیان رسالتمند سرزمین هریوا لحظه ای هم از حال استاد غافل نبوده و تا آخرین لحظات به مدد استاد بزرگوار رسیده و از وی رسیدگی کردند. جا دارد از این احساس وظیفه شناسی و قدر شناسی آنان سپاسگزاری نموده و برای ایشان آرزوی صحت و سلامت کنیم.

این هم وصیت گونه استاد فدائی هروی برای شاگردان، فرهنگیان و آزادگان:

از این سراچه فانی چو رخت بر بندم

ز سرگذشت من غم رسیده یاد آرید

چو بگذرید گهی بر مزار من یاران

از این فسرده از خود رمیده یاد آرید

ز مرغ طبع "فدائی" نغمه سنج که خود،

کنون به بستر خاک آرمیده یاد آرید

پایان